

فصل پنجم. اصل معرّفی خدا در متن زندگی کودک

گرفتاری های روزمره و همیشگی والدین و مربیان موجب شده است تا تصوّر کنند معرّفی توحید به کودک و نوجوان، وقت جداگانه و وسیعی می طلبد، در حالی که چنین نیست و می توان خدا را از متن زندگی و واقعیت های جاری به کودک معرّفی کرد. خدا به عنوان یک موجود ذهنی نباید به کودک معرّفی شود؛ بلکه خداوند به عنوان حقیقتی عینی که در زندگی ما حضور جدی و دائمی دارد به کودک معرّفی می شود. مرحوم استاد مطهری بارها این نکته را تذکر داده است که تفاوت خدای پیامبران با خدای متکلمان و فلاسفه در این است که خدای فیلسوفان خشک و بی روح است؛ ولی خدای انبیا، بسیار زیبا و دوست داشتنی است.^[۱] زیرا خدای واجب الوجود دور از دسترس است؛ ولی خدای پیامبران با صفاتی چون غفار، ستّار، علیم، رحیم، سمیع و بصیر در متن زندگی انسان است.

یکی از خطاهای پرورشی والدین و مربیان این است که خدا را به کودکان، غایب و دور از دسترس معرّفی می کنند. آن ها آخرت را نسیه و برای پس از مرگ معرّفی می کنند! کودک اگر با این نگرش، بزرگ شود تصوّر می کند دین برای امروز او سودمند نیست.

بنابراین خدا را باید در متن زندگی و دنیای پس از مرگ را در دل این حیات معرّفی کنید. گفتن: «خدایا شکرت» «خدایا به امید تو» دعا و مناجات های خودمانی با خدا در گفتگوهای روزمره، احساس حضور خدا در زندگی را رقم می زند.

پیشوایان دینی و در رأس آن ها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسیاری از معارف توحیدی و دینی را در قالب وقایع عادی و مادی زندگی برای مردم بازگو می کردند. به عنوان نمونه از سلمان فارسی رحمة الله علیه نقل شده است:

بخش اول: اصول و شیوه‌های «پرورش توحیدی» کودکان

«با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سایه درختی بودیم، حضرت یک شاخه از آن را گرفته و تکان داد، یک برگی از آن درخت افتاد. حضرت فرمود: «نمی‌پرسید که چرا چنین کردم؟» عرض کردیم: ای رسول خدا! چرا چنین کردید؟ فرمود: «شخص مسلمان هرگاه به نماز می‌ایستد گناهایش می‌ریزد همان‌طور که برگ‌های این درخت می‌ریزد.»^{۱۱}

حضرت ابراهیم وقتی خورشید و ماه و ستارگان را به دلیل اینکه غروب و افول می‌کردند به خدایی نپذیرفت، خدای خودش را چنین معرفی می‌کند:

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ؛ آن کس که مرا آفریده و هر روز راهنماییم می‌کند.
وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ؛ و آن کس که او به من خوراک می‌دهد و سیرابم می‌گرداند.
وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ؛ و چون بیمار شوم او مرا درمان می‌بخشد.
وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ؛ و آن کس که مرا می‌میراند و سپس زنده‌ام می‌گرداند.
وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ؛^{۱۲} و آن کس که امید دارم روز پاداش، گناهم را بر من ببخشد.

معرفی چنین خدایی که به تعبیر قرآن نزدیک‌تر از خود انسان به خودش هست، موجب می‌شود که کودک، با خدایی آشنا شود که جهان و انسان را آفریده، او را رها نمی‌کند، او را یاری می‌دهد، پشتیبان اوست و از راه الهام با بندگان سخن می‌گوید و راهنمایی برای هدایت انسان فرستاده است. چنین کودکی در زندگی خود، هرگز احساس تنهایی، احساس افسردگی، احساس بی‌کسی و بی‌پناهی نخواهد کرد و همواره خداوند را در کنار خودش تصور می‌کند.

راه‌کارهای تحقق این اصل

۱. بهره‌گیری از صحنه‌های معنوی در زندگی:

همان‌طور که کودکان، زندگی را از طریق تجربه و مشاهده می‌آموزند، توحید را نیز از طریق زندگی می‌آموزند. بنابراین باید آن‌ها را در صحنه‌های معنوی زندگی قرار دهیم. همان‌طور که به وسیله باغ وحش، زمینه حضور آن‌ها در میان حیوانات را ایجاد می‌کنیم، برای پرورش توحیدی نیز باید زمینه‌های حضور در فضاها و توحیدی را فراهم کنیم.

فصل ششم. اصل تقویت حس مذهبی یا احساس حضور خدا

مشغول اقامه نماز بودم و فرزند خردسالم نزدیکم بود و مرتب مرا صدا می کرد ولی من جوابش را نمی دادم. برادرش که دو سال از او بزرگ تر بود آمد و به او گفت: «زشته! صحبت دو نفر را داری قطع می کنی! ماما الان با خدا صحبت می کنه!» با شنیدن این جمله فرزندم که هشت سال بیشتر نداشت. ناخودآگاه تکان خوردم و به خودم آمدم. «احساس حضور» کردم و در برابر بزرگی و عظمت کسی که در برابرش ایستاده بودم احساس کوچکی کردم و هر وقت که برای نماز تکبیر می گفتم این جمله کودکم در فکر و گوشم تکرار می شد.

گمان ما این است که معرفی خدا به کودک، یعنی پاسخ به پرسش های آن ها؛ در

حالی که پرسش‌های آن‌ها بی‌پایان است و نباید به دام سؤالات فراوان و بلکه بی‌پایان آن‌ها افتاد؛ بلکه باید خدا را به عنوان حقیقتی ایمانی و قلبی معرفی کنید نه عقلی و تجربی صرف. البته در زمان نوجوانی و جوانی - که دوره اندیشه‌ورزی و پرسش‌گری جدی آن‌هاست - زمان مناسبی برای معرفی علمی و عقلی توحید است؛ ولی در سنین پایین‌تر که قلب آن‌ها پذیراتر نسبت به توحید است تا عقل آن‌ها، از این مسیر باید وارد شد.

علت اینکه فرزندان ما اهل خدا، ایمان و نماز نمی‌شوند، یا می‌شوند ولی در سنین نوجوانی و جوانی رها می‌کنند، همین است که ما تعلق خاطر، علاقمندی و انس با خدا و اولیای خدا (انبیاء و اولیا) و نیز کتاب خدا (قرآن) و تکالیف دینی (نماز و روزه) ایجاد نمی‌کنیم؛ ولی با وجود این عدم انس و ارتباط، آن‌ها را وادار به تکالیف دینی می‌کنیم. این مشکل فقط در خانواده‌ها نیست، بلکه در فضای آموزش و پرورش نیز همین مشکل وجود دارد. یکی از مشکلات نظام پرورشی ما در خانواده و در مدارس همین است که «نظام پرورشی ما چنان است که در کودکان حس مذهبی و ایمان را نمی‌پرورد. هر چند درسی به نام قرآن و یا تعلیمات دینی، دین و زندگی، تفکر و سبک زندگی دارند، اما چون دربردارنده «قبول و فهم» و «تحریک کننده احساسات مذهبی» نیست، محیط و معلم نیز مناسب نیست، در کودک و نوجوان، تولید ایمان نمی‌کند.»^[۱]

این در حالی است که دین‌داری و تربیت توحیدی، به معنای واقعی کلمه انتقال احساس حضور خدا در زندگی است. امام علی علیه السلام در فرمایشی، باطن نماز را حرکات خاص نمی‌داند؛ بلکه طهارت باطنی و دیدن خدا و حضور او می‌داند:

ای کمیل! شأن و فضیلت نماز فقط این نیست که نماز بخوانی، روزه بگیری، صدقه بدهی، بلکه فضیلت، این است که با قلبی پاک و با عملی که مرضی خدا باشد، با خضوع در پیشگاه او به نماز بایستی (و احساس حضور کنی). نیک بنگر که روی چه چیزی و در کجا نماز می‌خوانی که اگر حلال نباشد آن نماز مقبول نیست.^[۲]